

دکتر سید جلال الدین کزازی در گفت و گوی اختصاصی با «مفاخر ماندگار»:

ارتباط پایدار ما با فرهنگ اصیل ایرانی قطع شده است



دکتر سید جلال الدین کزازی چهره ماندگار و استاد و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی است. او

صدر صدوقی



در میان اهل ادب، به پارسی سخن گفتن و به بیان خود استاد، پیراسته و پالوده گفتن معروف است. جمله آثار قلمی او نیز از شعر و داستان و مقالات گرفته تا کتب درسی و پژوهشی همه به همین شیوه به رشته تحریر درآمده‌اند. «فرهنگ واژگانی»، عنوان اثری است که از سوی انتشارات معین و براساس واژه‌های مورد استفاده این استاد پرکار ادبیات فارسی به چاپ رسیده است. در گپ و گفتی صمیمانه با این استاد برجسته زبان فارسی مروری داریم بر وضعیت آموزش، تدریس و پژوهش‌های مرتبط با زبان و ادبیات فارسی در ایران. استاد در پایان، با بیانی محبت‌آمیز در ارزیابی خود از انجمن آثار و مفاخر فرهنگی می‌گوید: «این انجمن در زمان‌های فرّ و فروغ خویش، کارهایی ارزشمند و بنیادین به انجام رسانیده است؛ یک نمونه درخشان، کتاب‌هایی است که در این انجمن به چاپ رسیده است که از هر دید، کتاب‌هایی اند شایسته و ستودنی.»

اجازه دهید گفت و گو را با این پرسش آغاز کنیم! چرا در گذشته، متون استوار فارسی مانند گلستان، کلیله و دمنه و... در مدارس و مکتب خانه‌ها تدریس می‌شد، اما هر چه روزگار گذشت این متون در فضای آموزشی متوسطه و حتی عالی، کم رنگ و بعضاً حذف گردیدند؟

بی گمان چنین است! اگر ما دانش زبانی و ادبی ایرانیان امروز را با این دانش نزد ایرانیان چند دهه پیش بسنجیم به شگفتی خواهیم دید که ایرانیان کنونی آن پیوندی فراگیر و پایدار را که نیاکانشان با زبان و ادب پارسی، در پی آن با فرهنگ ایرانی داشته‌اند، ندارند. این پدیده دریغ‌انگیز، پرسمان خیز می‌تواند خواستگاه‌هایی گوناگون داشته باشد.

یکی از این خواستگاه‌ها که کاربردی بنیادین‌تر می‌تواند داشت، این است که در پی دگرگونی در هنجارهای روزگار، این پدیده دل‌آزار درهازمان و جامعه ایرانی مانند شاید بسیاری دیگر ازهازمان‌های جهان، پدیدار شده است؛ آن هم این است که ارج و ارزش نوشتار، اندک اندک کاستی گرفته است. زیرا رسانه‌هایی دیگر جای دفتر و نامه و کتاب را گرفته‌اند. در جهان امروز، گسترش برگزاف و مرز شکن فناوری رسانه‌ای، انگیزه‌ای نیرومند شده است که مردمان جهان، از آن میان ایرانیان بیش ببینند؛ در پی آن، در دامنه‌ای تنگتر بشنوند، از آن پس در دامنه‌ای بسیار تنگ، بخوانند. شمار خوانندگان، کسانی که با کتاب در پیوند اند، بسیار کاستی گرفته است بر شمار بینندگان، برگزاف افزوده شده است. اگر بخواهیم روانشناسانه این پدیده را اندکی بکاویم، می‌توان گفت که دیدن هرگز نمی‌تواند با خواندن در کارسازی و اثرگذاری هم‌ساز و هم‌تراز باشد. به ناچار آنچه می‌بینیم، در رویه می‌ماند، راه به ژرفاها نمی‌برد. هنجار این است که تنها یکبار می‌بینیم،

اما آنچه می‌خوانیم از آن روی که بر آن درنگ می‌ورزیم، می‌تواند کارآیی افزون تری داشته باشد، می‌تواند از رویه راه به ژرفا ببرد، بر یاد و اندیشه کارگر بیافشد؛ اگر کار مایه فرهنگی و اندیشه‌ای و روانی در آن بسیار باشد، حتی به نهاد برسد. در شمار نه تنها آموخته‌ها، اندوخته‌ها نیز، جای بگیرد.

یکی از خواستگاه‌ها این است، دو دیگر به همان سان که شما در پرسش خویش بر آن انگشت بر نهاده‌اید، این کاستی و کمی، باز می‌گردد به آن که شاهکارهای سخن پارسی، آن جایگاهی را که به سزا می‌باید

در آموزش داشته باشند، بویژه در رده‌های آغازین آموزش، ندارند. نونهالان ایرانی در آن زمانی که می‌باید، در زمانی که روزگار آموختن و اندوختن است، با این شاهکارها پیوندی پایدار نمی‌یابند و از همین روی در سالیان سپسین، زمینه فرهنگی و روانی در آنان فراهم نمی‌شود که پیوندی تنگ و همواره با این شاهکارها داشته باشند. شما اگر با یکی از کهن سالان به سخن بنشینید حتی اگر فرهیخته و دانش آموخته نیز نباشد،

آشکارا می‌بینید که پی در پی به بیت‌های بلند، داستان‌هایی دلنواز را به پهانه‌ها و انگیزه‌های گوناگون در سخن خود به کار می‌برد. گفتار خویش را با آنان شکرینی و شگفتی می‌بخشد. در میان ایرانیان جوان، حتی میانسال چند تن را می‌توانید شناخت که سخنی اینگونه بتوانند داشت. خواستگاه‌های دیگر را نیز بر می‌توانم شمرم، اما بدین دو بسنده می‌کنم.

در راستای سئوال پیشین، آیا با این دیدگاه موافقتی که نسل جدید

محصّلین زبان و ادب فارسی آنچنان که باید شوقی به آموختن و خواندن اندیشه و آثار فحول سلف ندارند؟ آسیب‌شناسی جنابعالی در این باره چیست؟

پاسخ این پرسش کمابیش در پاسخ به پرسش پیشین داده شد. با این همه، من شایسته می‌دانم که نکته‌ای را بر آنچه گفته شد در پاسخ بدین پرسش دوم بیافزایم. نکته‌ای شایسته درنگ، اندیشه‌انگیز و پرسمان خیز؛ من سالی چند از این پیش بدین نکته پرداختم، آن را در گفت و شنودی یا در سخنی که می‌راندم بر زبان آوردم؛ مایه شگفتی پاره‌ای از کسان شد، واکنش آنان را بر انگیخت، اما من همچنان بر آنم که این نکته‌ای است باریک که باید در آن اندیشید. هم اکنون آن را دیگر بار، کوتاه، در میان می‌نهم؛ یکی از خواستگاه‌های بیگانگی ایرانیان کنونی با شاهکارهای سخن پارسی از دید من، پدیده‌ای است که از کشورهای دیگر به ایران راه جسته است؛ در روزگاری که باختر گرای

گسترشی می‌یافت. آن پدیده، همان است که آن را «ادب کودکان» می‌نامند. «ادب کودکان» ادب سنجیده، بر رسیده، اندازه گرفته است. شما اگر به کتاب‌هایی بنگرید که بر پایه این گونه از ادب نوشته شده‌اند، می‌بینید که در جایی از کتاب، بیشتر بر پشت پوشینه آن، نوشته می‌شود که: این کتاب برای رده سنی فلان از فلان سال تا فلان سال نوشته شده است. این شیوه، با شیوه‌ای که هزاران سال در ایران، رویی داشته است در آموزش نونهالان، یک سره ناساز است. تا چند دهه پیش، نمونه‌هایی

از ادب کودکان می‌بینید که در پی به بیت‌های بلند، داستان‌هایی دلنواز را به پهانه‌ها و انگیزه‌های گوناگون در سخن خود به کار می‌برد. گفتار خویش را با آنان شکرینی و شگفتی می‌بخشد. در میان ایرانیان جوان، حتی میانسال چند تن را می‌توانید شناخت که سخنی اینگونه بتوانند داشت. خواستگاه‌های دیگر را نیز بر می‌توانم شمرم، اما بدین دو بسنده می‌کنم.

از شاهکارهای سخن پارسی در دبستان‌ها آموزش داده می‌شد. کسانی که «ادب کودکان» را پدید آورده‌اند، می‌خواستند که آموزه را با توان کودک در شناخت و دریافت هماهنگ کنند. دیدگاه و رای من این است که این تلاش در هماهنگی،

انگیزه‌ای نیرومند شده است که کودکان و نونهالان

ایرانی از شاهکارهای سخن پارسی بی‌بهره بمانند، در پی آن، آن روزن‌های فراخ را به چشم اندازهای دل‌فریب فرهنگ و پیشینه ایرانی از دست بدهند. کودک، گنجایی و توان بسیار دارد در آموختن، نیازی نیست که هر آنچه را می‌آموزد، بداند، به معنای آن راه برد. «کودک» سرپای

ستاندگی و پذیرندگی است. شما اگر نوشته‌ای یا سروده‌ای پیچیده و دشوار را فرابیش آموزنده نونهال بنهید، می‌تواند آن را بستاند، از آن خود کند بی آنکه به روشنی آن را دریابد. بدین گونه است که آموخته‌های زبانی و ادبی کودک، بویژه اندوخته‌های آن، مایه‌وری، گسترده‌گی می‌توانند یافت. او در سالیان سپسین از این گنجینه بهره بسیار می‌تواند برد. من خود آن را آزموده‌ام؛ از آن زمان که خواندن می‌توانستم، با سخن پارسی آشنایی جستم. روانشاد پدر، کتاب‌هایی را می‌ستاند، به من می‌داد که بخوانم. کتاب‌هایی که به زبان کودکانه نوشته نشده بود، اما کتاب‌های داستانی بود، داستان‌های کهن که داستان‌گویان بر زبان آورده بودند به نوشتار درآمده بود. داستان‌هایی از گونه امیرارسلان نامدار، رستم‌نامه و ملک جمشید. زبان این داستان‌ها، نه تنها کودکانه نبود، زبانی ادبی، آکنده از بیت‌های بلند بود. من

بسیاری از واژه‌هایی را که می‌خواندم، در نمی‌یافتیم! نمونه‌ای می‌آورم: در این داستان‌ها بارها در گزارش اسب راهوار تیز پوی، نوشته شده بود: «اسب سرسرتگ پولاد رگ». من پاره‌ای از این واژگان را نمی‌شناختم! اما هنوز آنها را در یاد دارم. هنگامی که دانش زبانی و ادبی من مایه‌ور شد، معنای این واژه‌ها را دانستم. اما برآنم که نه تنها زبان نکرده‌ام، سودی سرشار برای من داشته است. به هر روی، این دیدگاهی است که شایسته بررسی و درنگ از سویه‌های گوناگون است.



عرض و ارج زبان پارسی و ادب آفریده در آن، بسیار کاستی گرفته است! به گونه‌ای که گاه، دانشجویان به من می‌گویند که با بیم و پروا و شرم و نگرانی به خانواده خود گفته‌اند که می‌خواهند در رشته زبان و ادب پارسی، دانش بیاموزند. این دردی

است گران!



به عنوان چهره ماندگار و استاد با سابقه زبان و ادب فارسی، در یک نگاه

کلی ارزیابی جنابعالی از وضعیت و کیفیت تدریس زبان فارسی در دانشگاه‌های کشور چگونه است و کیفیت فارغ‌التحصیلان سطوح عالی را چطور می‌بینید؟

پاسخ به این پرسش، که همچنان پرسشی است دریغ‌آمیز؛ آنست که چگونگی آموزش زبان و ادب پارسی در دانشگاه‌های ایران، به هیچ روی شایسته و درخور و هماهنگ با این ادب شگرف شکرین شگفت‌انگیز نیست! سخن پارسی ستیخ و فرازنازای فرهنگ ایرانی است. ایران را جهانیان به بهانه و بر بنیاد این سخن ستوده‌سخته استوار می‌شناسند. بی‌هیچ گمان و گزافه، بزرگترین و نامورترین سخنوران جهان در زبان پارسی، بالا برافراخته‌اند. شاهکارهای بی‌مانند را در رزم‌نامه و بزم‌نامه و راز‌نامه و دیگر قلمروهای ادب آفریده‌اند. سخنورانی مانند فردوسی، خیام، مولانا، سعدی، حافظ و نظامی؛ که هر کدام در قلمرو

آفرینشی خویش، بی‌همال و همتانید. این نازشگاه فرهنگی - هنری، شایسته آن است که بیش از هر زمینه‌ای دیگر، فرهنگی - آموزشی، بدان پرداخته شود در آموزش؛ چه آموزش راست یکباره و چه آموزش کنارین که به شیوه‌هایی دیگر بیرون از آموزشگاه و دانشگاه انجام می‌تواند گرفت. اما کار به درست وارونه است! عرض و ارج زبان پارسی و ادب آفریده در آن، بسیار کاستی گرفته است! به گونه‌ای که گاه، دانشجویان به من می‌گویند که با بیم و پروا و شرم و نگرانی به خانواده خود گفته‌اند که می‌خواهند در رشته زبان و ادب پارسی، دانش بیاموزند. این دردی است گران! دریغی است بزرگ که برترین مایه نازش و سرفرازش ایرانیان، چنین خرد و خار و بی‌فروغ شده باشد. از سالیان خردی و از رده‌های نخستین آموزش، می‌باید ارج و ارزش زبان پارسی و ادب آن را به نوآموزان آموخت. آنان را با این جهان جا‌دوانه دل‌ربای سراسر زیبایی و والایی آشنایی داد. اگر این آشنایی پدید بیاید، من بی‌گمانم که ایرانیان امروز مانند نیاکانشان، همواره از آن در درازنای زندگانی بهره خواهند برد.

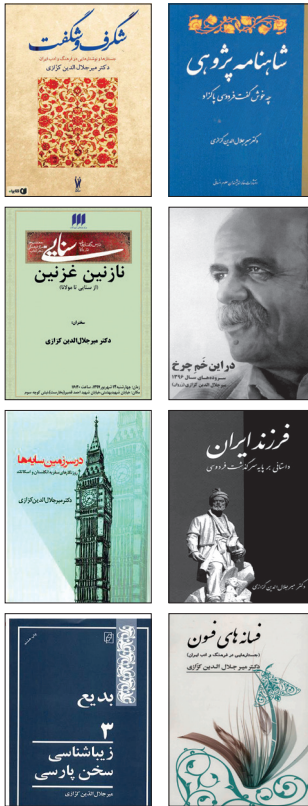
از نظر جنابعالی فرهنگستان زبان و ادب فارسی کشور تا چه سطحی در واژه‌سازی‌ها توفیق داشته است؟ آیا مردم از این اقدام استقبال کرده‌اند و آن را جدی گرفته‌اند؟

از نگاهی کلان و فراخ، دید و داوری من درباره کارکرد فرهنگستان این است؛ پاره‌ای از واژه‌هایی که فرهنگستان، فرابیش نهاده است، در زبان، زبان پایه پارسی، زبانی که همه ایرانیان و پارسی‌زبانان آنها را به کار می‌گیرند، جایی یافته است؛ به کار گرفته می‌شود. بسیاری از واژگان نیز، از این رویکرد و بخت، بی‌بهره مانده‌اند، چرا؟ زیرا، «واژه» به شیوه‌ای به آیین از هر دید، فرا پیش‌نهاده نشده است. سرنوشت

توانش در زبان پارسی، سخنور را، نویسنده را، یاری می‌رساند که همواره بتواند آن را به شیوه‌ای که خود، خوش می‌دارد و می‌پسندد، در کار بیاورد؛ مَهر خویش را بر این زبان بنهد، آن را از آن خود کند.

در طول سال‌های گذشته انجمن افتخار داشت که میزبان سخنرانی جناب عالی به مناسبت‌های گوناگون باشد؛ جایگاه این مجموعه با سابقه را در اتمسفر فرهنگی کشور چگونه می‌بینید و در طول سالیان پس از پیروزی انقلاب فعالیت‌های انجمن در پاسداشت مفاخر فرهنگی و علمی کشور را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

من اگر بخواهم همچنان با نگاهی فراخ و فراگیر به کارنامه انجمن آثار و مفاخر بنگرم، آنچه می‌توانم گفت این است که این انجمن، مانند بسیاری دیگر از انجمن‌ها، در سرگذشت خود، فراز و فرودهایی داشته است. زمانی انجمنی بوده است اثر گذار با کارکردی گسترده و پایدار، زمانی نیز انجمنی شده است در گوشه‌ای فرامانده، نژند، نزار! این فراز و فرود، ناگفته پیداست، باز می‌گردد به آنکه رهبر و سرور این انجمن چه کسی بوده است! اگر فرهیخته‌ای بوده است، فراخ اندیش، آزاد منش با مایه و توان بسیار در ساماندهی، انجمن، شکفته است. بر سر آمده است! نمودی همواره و چشم گیر یافته است. اما از سویی دیگر، اگر رشته‌ها در دست کسی بوده است که اندیشه‌ای تنگ، مایه‌ای اندک داشته است، سر در نشیب نهاده است. اما به هر روی آنچه در فرجام می‌توانم گفت این است که؛ این انجمن در زمان‌های فرّ و فروغ خویش، کارهایی ارزشمند و بنیادین به انجام رسانیده است؛ یک نمونه درخشان، کتاب‌هایی است که در این انجمن به چاپ رسیده است که از هر دید، کتاب‌هایی اند شایسته و ستودنی.



زبان پارسی

در این روزگار هم می‌تواند در زمینه‌های گوناگون، از آن میان، فنآوری، ابزارسازی؛ زبانی پویا و توانمند باشد! چرا؟ زیرا که این زبان، کارآمدترین سامانه یا دستگاه واژه‌سازی را

دارا است



خواهد آورد. این را هم بیفزایم که به درست از همین رو است که زبان پارسی، زبان برترین و نمادین سرود و سخن شده است در جهان؛ زیرا این زبان، زبانی است که به آسانی در آن می‌توان «واژه» ساخت. این

واژه را مردم بر می‌نهند. اگر «واژه» بر زبان مردم روان گردید، استوارترین سنجه آن است که، آن واژه، واژه‌ای سنجیده و پسندیده بوده است. بسیاری از واژه‌هایی که نخست‌بار در زبان پارسی فرا پیش نهاده است، از سوی کسانی که با این زبان شکرین شور انگیز خنیاپی به بسندگی آشنایی دارند؛ نه از سوی فرهنگستان، گسترش و روایی داشته است. حتی گاه، واژه‌ها را کسانی پدید آورده اند که با زبان، آشنایی آموختاری و دانشورانه نداشته‌اند! من تنها به یک - دو نمونه بسنده می‌کنم از واژه‌هایی که کسانی آنها را پدید آورده‌اند که در کار خودرو! بوده‌اند: واژه‌هایی مانند «سیبک»؛ چون ابزاری در خودرو به «سیب» می‌ماند است، به زیبایی، به آیین، آن را «سیبک» نامیده‌اند. یا ابزاری دیگر را «سگ دست» نام نهاده‌اند، نگفته‌اند دست سگ یا مانند دست سگ، دست سگ سان، نغزترین گزینه را یافته‌اند؛ «سگ دست»؛ این واژگان در زبان مردم افتاده است.

آیا امروز زبان فارسی این امکان را دارد که بتواند خود را در عرصه تکنولوژی و رقابت با زبان‌های دیگر حفظ کند؟

آری! زبان پارسی در این روزگار هم می‌تواند در زمینه‌های گوناگون، از آن میان، فنآوری، ابزارسازی؛ زبانی پویا و توانمند باشد! چرا؟ زیرا که این زبان، کارآمدترین سامانه یا دستگاه واژه‌سازی را دارا است. در این زبان، بی‌کرانه می‌توان واژه ساخت! زیرا بسنده است که شما دو یا چند واژه یا واژه وابسته وند را در کنار هم بنهید؛ واژه‌ای نو را پدید بیاورید، بدین گونه نیاز بدان واژه را از میان بردارید. اگر ما واژه‌هایی را که در زبان پارسی با اندام‌های برترین آدمی ساخته شده است، گرد بیاوریم؛ با اندام‌هایی چون «سر»، «دست» و «پا»، هر کدام از آنها خود فرهنگی جداگانه را پدید